

بوموسا-بومِ سبز

(و دگرگونی نام‌های جغرافیایی ایران)

این گفتار در سال ۱۳۷۵ بنگارش درآمده است

فریدون جنیدی

در کشوری چون ایران، که سفال ده هزار ساله آن از گنج دره کرمان شاه پیدا میشود، و نمونه شهر سازی هشت هزار ساله ی آن با کاوش های تپه زاغه قزوین آشکار می شود... نشانه ی انتقال آب در تنبوشه های روباز هفت هزار ساله ی چغازنبیلش دارد و لوله کشی در مدار بسته ی پنج هزار ساله و دستگاه پالایش آب چغازنبیل سه هزار و دویست ساله... نام های جغرافیایی آن نیز در بستر رود دراز آهنگ زمان، دگرگون می شود.

و گاهگاه از صورتی به صورتی دیگر درمی آیند، چنانکه دریافت معنی ان ها دشوار و گاهگاه ناممکن می شود. نمونه نام های کهن که از ظاهر آن نمی توان پی به معنای آن برد کیگا در تهران ژاپان در نهاوند، زیگک در نیشابور، زیزیه در سقز و سنندج، بژگان در جیرفت... و اینگونه نام ها از اندازه و شماره بیرون اند.

نمونه ی نام هایی که ظاهر آن معنایی را بنظر می آورد، اما آن معنای ظاهر درست نیست: تبریز است که بنا به ظاهر آن توده ی مردم را گمان بر این است که در این جا تب ریخته می شود و داستانی نیز از زن خلفا می گویند که تب او در این جا ریخته شده و اگر معنی این نام درست بوده باشد می باید که در آن شهر هیچکس دچار تب نشود و روشن است که چنین نیست! همانند تبریز دو شهر دیگر در ایران فرهنگی موجود هست یکی تفلیس و دیگری تفرش و اگر کسی را پروای دانستن نام تبریز باشد دست کم به این دو نام نیز توجه کند، و افزون بر این، چند نام از روستاهای ایران بدان می ماند:

تبریزک در قزوین، تبریزک در زنجان، تفریجان در همدان و چند روستا با نام تپ رش در مراغه، سنندج، کرمانشاه قصر شیرین^۱... دیگر، نام کرمان است که ساسانیان پس از شکست نیروهای ملی در جای جای ایران و از آن میان شکست منطقه ی کرمان، این نام را به کرم هفتواد، نسبت دادند، و این شهر آبادان و زیبا را با آن مردمان مهربان و زبان شیرین به کرم منسوب کردند!!! از این نام با پژوهش ژف تر، معنی «**میهن کوهستانی**» برآمد^۲، و در داستان کرم نیز افسانه ساختگی از اردشیر بابکان و بازماندگان او است برای ناچیز جلوه دادن یا اهریمنی جلوه دادن کوشش مردمانی که در آن مرز با ارز به کار و کوشش و آبادانی می پردازند، و از دل کویر، بهشت برمی آورند.

نمونه نام هایی که با دگرگون شدن خط ایران از پهلوی به فارسی با وارد شدن حروف عربی، به گونه ی عربی درآمد اما از بُن فارسی است...!

اصفهان که به فارسی سپاهان یا اسپهان است. اصطهبان که در استهبان است.

طوس که در آغاز توس بوده است.

و طیس که در اصل تبس بوده است.

^۱ - نام ها همه از فرهنگ آبادی های ایران، دکتر لطف اله مفخم پایان

^۲ - بنگرید به: گزارشی پیرامون نام کرمان، فریدون جنیدی، از: کرمان شناسی، مجموعه مقالات، نشر مرکز کرمان شناسی، به کوشش: محمد علی گلاب زاده، ۱۳۶۹، رویه های ۱۵۲ تا ۱۷۳

گاهگاه اینگونه نام‌ها معانی تازه نیز به خود می‌گیرند :

در گناباد روستایی بنام رغاسان هست که بهر نخست آن رغا، همانست که در نام باستانی ری، رگا، و در نام مراغه، مه رغا دیده می‌شود.

معنی واژه‌ی رغا در زبان های باستانی، درخشان است.

بخش دوم این نام «سان» پسوند مکان است، و در بسیاری از نام‌های ایرانی دیده می‌شود: همچون، رواسان در تبریز، لواسان در تهران، کوسان در مشهد...

بنابر این معنی رغاسان جایگاه درخشان بوده است. اما چون اکنون این نام با زبان تازی و ص عربی به گونه‌ی رقاصان نوشته می‌شود معنی تازه‌ای بخود گرفته و تاکنون ده‌ها شکایت و تومار از سوی باشندگان آن روستا به استانداری و وزارت کشور نوشته شده که ما «رقاص» نیستیم و می‌باید نام دیگری کرد!

دیگر روستای لاغران در لار است با پسوند مکان «ران» که در تهران، شمیران و چند روستا با نام کوران در سروان، ارومیه، مهاباد، سیرجان، ایرانشهر، قوچان، چابهار...

فرهنگ معین زیر واژه‌ی لاغ می‌نویسد:

۱. هر یک از بته‌های سیزی در یک دسته، تا، تایی، لاغی اسپرغم (لغ)

۲. دسته‌ای کوچک از موی بافته

۳. یک شاخه از هر چیز

و بنابراین اگر بخواهیم معنای لاغ ران را دریابیم باید به این معانی، یا معانی دیگر که احتمالاً از فرهنگ‌ها افتاده است توجه داشته باشیم.

اما چون این نام را بر سر هم به گونه‌ی لاغران می‌نویسند. معنای جدید برای روستا فراهم می‌آید!

و از این دست است نام روستاهای لاتان در شهر کرد و شوشتر و لالان در تهران، کران در نیشابور، شلوار در زنجان، شلان در کرمانشان، سیدان (صیدان) در کازرون، سباغان (صباغان) در ارومیه... و اگر نگرنده‌ای به این روستاها برود، از همگان داوری شگفت درباره‌ی این نام‌ها می‌شنود که باشندگان آنها به ترتیب لات، لال، کر، بی‌شلوار، شل، شکارچی، رنگرز... بوده‌اند، در حالیکه می‌دانیم که مردمان آنجا رنگرز نیستند، و چون درباره‌ی نام روستا بپرسیم می‌گویند که در زمان باستان مردم اینجا همه صباغ (رنگرز) بوده‌اند!...

نمونه‌ی روشن اینگونه نام‌ها، نام جزیره‌ای است در دریای پارس که بگونه‌ی بحرین نوشته می‌شود.

این نام از دو بخش «به» + «رین» پدید آمده است.

بخش نخست آن بمعنی نیک است که در گویش‌های ایرانی به دو گونه‌ی «به» و «به» بر زبان می‌آید.

بخش دوم آن «رین» گونه‌ای دیگر از پسوند مکان «ران» است، زیرا که در زبان‌های ایرانی «آ» گاهگاه به «ای» تبدیل می‌شود همچون افتاد و افتید، قار و قیر، جهاز و جهیز.

پسوند «رین» هم اکنون به معنی جای و جایگاه در نام بسیاری از روستا‌های ایران روان است چون:

رینه در آمل

مارین در بهبهان

دارینه در سقز

سرین در زنجان و قائم شهر

شارین در قزوین

فرینو در شاهرود و مزرعه‌ی رینه در قم ...

بنا بر این «به‌رین» بر روی هم معنی جایگاه نیک، یا سرزمین خوب را دارد، اما چون به خط عربی بگونه‌ی بحرین نوشته می‌شود، همگان را گمان بر آن افتاده است که این نامی تازی است به معنی دو بحر یا دو دریا.

اینک نویسنده از خوانندگان خردمند می‌پرسد، اگر این نام عربی است، آیا این جزیره واقعا دو دریاست؟ و آیا اعراب در تمام درازنای تاریخ خود نام یک سرزمین دیگر را بحر و دریا نهاده‌اند؟
وجالب اینجاست که حتی در خود جزیره‌ی بهرین نیز باشندگان ایرانی زبان هنوز آن را با کسر «ر» به گونه بهرین بر زبان می‌آورند، و نه با فتح «ر» بگونه بحرین عربی!

شاید کسی را گمان رود که از آنروی که جزیره از دو سو با دریا مجاور است نام آنرا بحرین نهاده‌اند!!
اگر چنین باشد، هر جزیره در جهان از دو سو با دریا مجاور است و اگر بدین دلیل می‌باید که نام بحرین بدانها داده شود. باری سرزمین عربستان نخستین جایگاه است که می‌باید بحرین نامیده شود، زیرا که از دو سو با دریای پارس و دریای سرخ مجاور است، در حالیکه جزیره‌ی بهرین تنها در یک دریا آنهم دریای پارس قرار دارد!
آخرین نمونه از این دگرگونی‌ها، نام آن دسته از روستاها است که به دلیل دور بودن مفهومی آن از ذهن شنوندگان، تغییری نیز بدان داده‌اند، تا مفهوم را بگمان سازندگان صورت تازه، روشن‌تر بیان کنند.

درباره‌ی نام باستانی سمنان گفته‌اند که شاید کسی بدان شهر رفته و پرسیده است آیا نان دارید؟ پرسیده‌اند چند من؟ گفته: سه من نان!!!
روستایی بس آباد و زیبا نزدیک مشهد قرار دارد که نام آن آخلمند است و برای بیان معنی آن می‌گویند هنگامی که خالد سردار تازی به خراسان آمد، از دور او را دیده‌اند، و گفته‌اند آئی خالد آمد (آئی خالد آمد) و بدین روی نام روستا اخلمند گردید!!!
نام زیبای قهفرخ که از دو بهر قه و فرخ تشکیل شده. قه در قهستان و قهرود و قهاب سپاهان و زنجان و دامغان، قهاوند همدان، قهر و همدان و «قه» کاشان دیده می‌شود.

فیروز منصوری در پژوهش خویش درباره قهستان ثابت می‌کند که «قه» به معنی قنات و کاریز است^۳، و بنابراین قهفرخ معنی کاریز فرخ را می‌گیرد.

اما برخی از سالمندان آن سامان چون معنی قه را در نیافته‌اند گمان برده‌اند که آنجا در اصل «قهوه خانه رخ» بوده است و کم‌کم به گونه قهفرخ درآمده است!!!

از جمله‌ی این گونه نام‌ها، نام روستایی بزرگ و آباد در کناره‌ی کویر کاشان است که باشندگان روستا، آن را «بیذوی» می‌نامند، و کاشانیان و روستاهای پیرامون حتی تا دلیجان آن را بوزآباد می‌خوانند.

^۳- این پژوهش در خور نگرش استاد فیروز منصوری بگونه‌ی فتوزیراکس در جزوه‌ای پخش شد.

بوز در زبان دری زرتشتیان یزد بمعنی بوی است، و همین واژه در زبان پهلوی به گونه بُوذ (همسنگ بُرد) خوانده می‌شود و در زبان اوستائی بگونه بُئُد.

پسوند «وئی» در این روستا در نام هی وئی بوئین زهرا و بگونه‌ی «وا» در «مهروا»ی نیشابور هنوز کاربرد دارد که همان پسوند «آباد» در دیگر نام‌ها بوده باشد، بنابراین بیذوئی به تلفظ محلی نیز همان بوزآباد است، و نگارنده که در امرادماه گذشته برای تکمیل کارهای واژه‌نامه به آن روستا (که زبانشان یکی از گونه های کهن و زیبای ایرانی است)، به بوزآباد مسافرت کردم و شب هنگام بر فراز بام خوابیدم، بوی خوش یک گونه از بوته‌های کویری را در فضای روستا احساس می‌کردم که جان را نوازش می‌داد. در کتابهای باستانی که درباره‌ی شهر نیشابور و کوی‌ها و برزن‌های آن سخن رفته است نام یکی از برزن‌های آنرا «بویاباد» آورده‌اند که گونه‌ای دیگر از همین بوزآباد باشد.

گونه‌های دیگر این نام که هنوز بر برخی روستاهای ایرانی هست: بوزان در اصفهان (سپاهان) بوزی در خرمشهر؛ بوژآباد در نیشابور، بوژان در نیشابور، کرمانشاه، ایلام، بوژمهران در نیشابور، بویدشت در ارومیه، بویری (بوی ری) در بوشهر، بویه در لاهیجان. اما آمارگران دولتی که به این روستا رفتند، و معنی نام زیبای ایرانی آن را درنیافتند، همانند اخلمد و قهفرخ گمان بردند که این نام دراصل ابوزیدآباد بوده است و کم‌کم با گذشت زمان بگونه‌ی بیذوئی درآمد. پس همین نام ساختگی را در دفترها نوشتند، و همین نام به عنوان نام رسمی این روستا در دفتر و دیوان و شمار آمار دولتی ثبت شد، و مردم نیز برای آنکه نام را مفهومی بدهند، افسانه‌ای ساختند:

اینجا در آغاز آب روان نداشته، و آب زیر زمین آن نزدیک به سطح زمین بوده، ... روزی روزگاری مردی عرب به نام ابوزید که با کاروانی از اینجا به سوی عربستان می‌رفته، با اندازه یک گز زمین را کنده و آب از آن بدر آمده است، و کم‌کم مردم در اینجا بسیار گشتند و نام آن مرد بر این روستا ماند!

۱. بوزآباد در کناره کویر است و راه کاروانروی از آن نمی‌گذرد که به عربستان رود، تا مردی عرب بنام ابوزید برای رفتن به عربستان از آن بگذرد.

۲. کاروان در حال گذر، از جائی می‌رود که آب آشکار در آن روان باشد، نه از جائی که بی آب بوده باشد.

۳. کاریز سرشار از آب این روستا از فرسنگ‌ها دورتر از دامنه‌های کوه کرکس (به تلفظ محلی کرگس) آب بی‌دریغ و همیشگی را از آبریزهای آن کوه بلند به روستا می‌آورد و تاریخ ساختن بر آوردن آن کاریز به دوره‌های پیش از اسلام می‌رسد، و در جائیکه چنین کاریز با چنین آب سرشار می‌آید که آن روستای بزرگ را با همه گستردگی در دامنه کویر به گونه بهشتی آراسته سیراب کرده است، چه نیازی به کندن یک گز زمین برای برآوردن آب بر دست یکنفر عرب بوده است؟

۴. زبان کهن ایرانی این روستا چگونه بر زبان مردی عرب و فرزندان او روان گشته است که واژه های پهلوی ساسانی و اشکانی، و گاهگاه اوستائی و فارسی باستان در آن دیده می‌شود؟ و فرهنگ ویژه ایرانی این روستا چگونه بر دست یک عرب در آن روان گردیده است؟

xxx

^۴- اکنون از سوی وزارت کشور آنجا را شهر نامیده‌اند.

نام جزیرهٔ بوموسا نیز به همین ترتیب به گونهٔ عربی در آمده و بعدها به صورت ابوموسی نیز در آمد. دربارهٔ نام این جزیره، گونه‌های ابوموسی، بوموف و گپ سبزو آمده است. در مورد وجوه تسمیه اول و دوم و سوم همگان به حدس و احتمال و شاید روی آورده‌اند.^۵

درباره بوموف چنین آمده است:

«کارستن نیبور آلمانی در سال ۱۷۶۵م/ ۱۱۷۹ه.ق از مسقط به جاسک و از آنجا به بوشهر رفت و خلیج فارس را مورد بازدید و مطالعه قرار داد. وی در این سفر نقشهٔ خلیج فارس را ترسیم کرد. در این نقشه از جزیرهٔ بوموسی به نام بوموف یاد کرده است.»^۶ دربارهٔ نام گپ سبزو چنین آمده:

«چون جزیره بوموسی دارای آب شیرین، کشتزار و مراتع مرغوب بوده است، مردم بندر لنگه تا ۸۰ سال پیش آن را گپ سبزو یعنی سبزه زار بزرگ می‌خواندند.»^۷ و نگارنده می‌افزاید که هنوز نیز مردمان هرمزگان و بوشهر و تنگستان و ساحل نشینان دریای پارس نام گپ سبزو را درباره این جزیره بکار می‌گیرند.

ترکیب نام یک رنگ با جایگاه در بسیاری از روستاهای ایرانی مانده دارد:

نمونهٔ نام‌های همراه با رنگ زرد

زرد رود در لاهیجان

زرد بند در تهران

زرد کمر در آمل

زرد کوه در سبزوار

زردلان در کرمانشان (لان پسوند مکان است مثل اردلان، کندولان سقز)

زرد وان در دامغان (وان نیز پسوند مکان مثل شیروان، ایروان)

نمونهٔ نام‌های همراه با رنگ سرخ

سرخ کان در خرم آباد

سرخرود در آمل

سرخ ران در کرمان (ران پسوند مکان است مانند تهران، شمران)

سرخ کالا در شاهی، ساری، بابل

سرخگان در سیرجان

سرخه دار در اراک

^۵ - ابوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، ایرج افشار سیستانی، تهران، ناشر: مولف، ۱۳۷۱

^۶ - جزیره ابوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، همان، صفحه ۵۹ به نقل از صفحه‌های ۲۶ و ۲۷ سفرنامه نیبور

^۷ - همان کتاب، همان صفحه

سرخه ده در دماوند، قم، کرمانشاه، خرم آباد

نمونه نام های همراه با سبز

سبز در میانه

سبز آباد در اهواز، اراک، بوشهر

سبز میدان در شوشتر

سبزخانی در خرم آباد (خانی به معنی چشمه است)

سبزه در اهواز

سبزویه در بم و جیرفت

سبزو در بندرعباس

گاهگاه در این ترکیب ها نام جایگاه پیش از رنگ می آید:

گذار سرخ در جیرفت

گذار سیاه در بیرجند

در آبی در سقز

دره زرین در خرم آباد

دره زرد در تهران و جیرفت

دره ی زردی در خرم آباد

دره سرخ در سیرجان

دره کبود در خرم آباد و دره نارنجی در بهبهان

دره سفید برج در رفسنجان

کمرزرد در مشهد، شیراز (کمر یعنی کوه سنگی، یا تخته سنگ بزرگ)

کمر سفید در رفسنجان

کمر سیاوه در سقز (سیاو در زبان اوستائی بمعنی سیاه است)

کول زرد در اهواز (کول در زبان بختیاری بمعنی دره است)

کوه سفید در مشهد، قم، فردوس، مهلات، فسا

کوه سرخ در نیشابور

کوه سرخون در جیرفت

کوه زرد در شوشتر

کوه زردی در بم

چشمه زرد در مشهد، نیشابور، بیرجند

چشمه سبز در سیرجان، مشهد

چشمه سرخ در سیرجان، مشهد، ایلام

چشمه سفید در کرمانشاه (سه روستا)، خرم آباد، مهلات، سیرجان، شاه آباد (دو روستا)، فردوس، کازرون، مشهد، رفسنجان، کرمان

xxx

اکنون که این نام‌ها را بررسی کرده‌ایم، زمان به بررسی نام چشمه‌ای در خراسان می‌رسد بنام چشمه سبز و آن دریاچه کوچکی است بر فراز کوهی که میان نیشابور و توس قرار گرفته، و خراسانیان به زبان خویش آنرا چشمه سوز می‌نامند.

ابوریحان بیرونی در کتاب «نشانه‌های بر جای ماند از سده‌های پیشین» (آثارالباقیه عن القرون الخالیه)، آنجا که از ابزاری بنام زانو در جریان دادن آب‌ها در زمین‌های نابرابر (غیرهم سطح) یاد می‌کند، به لایه‌های مختلف زیر زمین اشاره دارد، و اینکه آب‌ها در زانوها و راه آب‌های میان لایه‌های زمین جریان دارند، و گاه‌گاه مخازن آب را در فاصله‌های دور بیکدیگر پیوند می‌دهند، به چشمه سبز نیشابور نیز اشاره می‌کند، و از آن با نام **سبز رود** یاد می‌کند:

«اما آبی که میان ابرشهر و توس در سر کوه است، آن دریاچه‌ای می‌باشد که دور آن یک فرسخ می‌شود، و به سبز رود موسوم است، و البته بدیهی است که ماده این آب یا از خزانه‌ای بالاتر از آن است هر چند که بسیار دور باشد، و به اندازه‌ای که آفتاب آب این دریاچه را تبخیر کند، از آن ماده استمداد به آن می‌رسد و بدین جهت که در یک حال راکد می‌ماند...»^۸

حمداله مستوفی در نزهت القلوب ص ۱۸۹، و مجدالدین حسینی در زینت المجالس ص ۸۰۹، از این دریاچه با همان نام چشمه سبز یاد کرده‌اند.^۹

چشمه سبز هنوز مورد توجه خراسانیان است و برای زیارت و تماشای آن می‌روند. و این آئین، یادگاری از دین‌های ایران باستان است، که آب‌ها در آن ستایش می‌شده‌اند، و موبدان زمان یزدگرد دوم سامانی (که برای نگرشش به پیروان دین‌های دیگر چون عیسوی، او را یزدگرد بزهکار خواندند) هنگامی که در کنار آن چشمه او را کشتند، افسانه‌ای بهم بافتند که اسبی از میان چشمه بیرون آمد و رام هیچکس نشد، و چون یزدگرد بدو نزدیک گشت رام گردید و هنگام بستن زین از پشت، جفته‌ای (لگدی) به یزدگرد زد و او را کشت! فردوسی که خود در توس و نزدیکی این چشمه می‌زیسته و بیگمان بارها بدیدار آن رفته است، داستان را به همین صورت در شاهنامه آورده، و این چشمه را دریای سُو یا چشمه سُو می‌نامد:

چو نزدیکی چشمه‌ی سُو رسید برون آمد از مهد و دریا بدید

از آن آب لختی به سر برنهاد ز یزدان نیکی دهش کرد یاد

این چشمه در نوشته‌های ایران پیش از اسلام با همین نام سُو شناخته می‌شده و در کتاب بُندهش که به دبیره‌ی پهلوی برجای مانده است، و در آن از آفرینش آسمان و ستارگان و زمین و کوه‌ها رودها و دریاها و گیاهان و جانوران یاد می‌شود، بخشی است با عنوان «اندر چگونگی ورها» (ور به معنی چشمه بزرگ یا دریاچه کوچک است). و در این بخش درباره‌ی «ور»های نام بردار ایران سخن رفته و درباره چشمه سُو و چنین آمده است:

۸- ترجمه آثار الباقیه، اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات ابن سینا، رویه‌های ۳۵۳ تا ۳۵۴

۹- نیشابور شهر فیروزه، فریدون گرایلی، ناشر: مولف، ۱۳۵۷، رویه‌های ۲۳۶ تا ۲۳۷

لا، سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان
سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان
سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان

این نوشته در زبان پهلوی چنین خوانده می‌شود :

ور سوور پت اَپر شتر بوم کوفی توس چیگون
گویت کو سوت بهر او هو چشمیه او ویهیه افزایش
ایکیه راستیه هچش بی دات استیت.

و به فارسی چنین ترجمه می‌شود :

چشمه سُو به بوم اَپر شهر سر کوه توس، چنان
گوید که سود بهر و نیک چشمی و بهی و افزایش
راستی از ش بدادستی.

بررسی متن بندهش و شاهنامه و آثار الباقیه دگرگون شدن واژه های سبز و سوز ، و سُو را بیکدیگر نشان می‌دهد و گونه آخر یعنی سُو
در بسیاری از روستاهای امروز به همان معنی سبز به کار می‌رود، چونان روستای سوچناران در جیرفت که چیزی جز سبز چناران
نیست، و اینک انبوهی از اینگونه نام ها :

سُو چنار در جیرفت

سُو ده در خرمشهر به معنی سبزده

سُو زان در اراک و بروجرد به معنی جای (زان نیز پسوند مکان است همچون لویزان تهران)

سُو لان در چابهار به معنی سبز جای (درباره پسوند مکان لان و لانه سخن گفتیم)

سُو هان در تهران و مشهد به معنی سبز جای (هان پسوند مکان در ماهان، فراهان)

سُو هانک در تهران به معنی سبز جایک

سُو یون در سراب به معنی سبز جای (یون=یان پسوند مکان در واریان و ولیان کرج، رامیان گرگان)

سُو ستان در مهاباد به معنی سبز ستان

سُو ان در سروان، اراک مشهد، هروآباد، کرمانشاه (به معنی سبز دان یا سبز جای)

شمار روستاهایی که پیشوند سُو به معنی سبز همراه است بیش از یکسد و پنجاه است اما از میان آنها به این چند نام بسنده کردم، که پسوند آنها نیز در نظر خوانندگان شناخته شده است و نیازی به تفسیر و گزارش بسیار ندارد، و از همه جالبتر آنکه باشندگان جزیره‌های دریای پارس هنوز واژه‌ی سبز را «سُو» می‌خوانند، و دکتر ن. بختورتاش در سال ۱۳۲۹ در جزیره خارک از زیارتگاهی بنام بی‌بی سُوپوشان که بی‌بی سبزپوشان باشد دیدن کرده است.

و در بسی از روستاها این واژه به «سا» تغییر شکل یافته است :

ساری مازندران سبزی = سبز جای

۵۵ روستای دیگر در جایهای مختلف ایران که با پیشوند ساری و یک پیشوند دیگر ساخته شده

سارین در رفسنجان سبز جای (پسوند رین در بهرین و...)

ساسنگ در گرگان سنگ سبز، یا سبز سنگ

سامان در شهر کرد، ساوه، شاه آباد، کرمان به معنی جایگاه سبز

ساوان در سقز به معنی سبز جای (با پسوند وان در ایروان، ليقوان)

ساوبلاغ در مهاباد کردستان سبز بلاغ

ساوجبلاغ در قزوین (واژه ساوج نمونه کهن واژه سبز است که در این دهستان برجای مانده است)

سایان در زنجان و همدان به معنی سبز جای (با پسوند مکان یان)

با پیشوند «سا» به معنی سبز نیز نام روستاهای بسیار در فرهنگ‌ها هست که همین چند نام ما را بسنده می‌نماید.

با این گفتارها و یاد کردن انبوه نام‌ها در سراسر ایرانشهر، اکنون جای آن است که به نام جزیره بوموسا بازگردیم که بوم سبز، یا سبزیوم، سرزمین سبز معنی می‌دهد، و نام دیگر آن گپ سبزو است.

پسوند اشاره (یا تصغیر و تحیب) که در صفت «سبزو» و در نام بوم در بوموسا آمده است، پسوندهای دیگری می‌آید در این استانها با «او» یا «اوثیه» می‌آید.

برخی از پسوندها در استانهای گوناگون چنین‌اند :

در خراسان با پسوند کلانه

در مازندران و گیلان با پسوند کند، درق؛ قیه

در کردستان با پسوند وان، زان، ژان، گان ...

پسوند آباد در همه جا

در کرمان و هرمزگان و یزد و کناره‌های دریای پارس با او یا اوثیه :

نمونه این نام‌ها چنین است : چنارو در سیرجان

چناروئیه در رفسنجان، کرمان، سیرجان

چاهو در بوشهر، کرمان و ۴ روستا در هرمزگان

چاهوئیه در کرمان

چاهو قبله در هرمزگان

بیدوئیه در هرمزگان و کرمان

کهنو در یزد

کهنوج در بلوچستان

کهنوئیه در سیرجان

دهوئیه در رفسنجان و ۶ روستا در کرمان

سبزوئیه در بم و جیرفت

سبزو در هرمزگان

با شاهد روستای سبزو، سخن درباره‌ی گپ سبزو یا بوموسا پایان می‌پذیرد. اما این را نیز می‌باید افزودن که اگر در همهٔ زبان‌ها جایی دیگر بنام کسی دیده شود اینجا را نیز می‌توان بنام شخص افسانه‌ای گمان برد البته نام‌هایی همراه با نام کسان یافت می‌شود چون خوره اردشیر، گندیشاپور، قصر بهرام، مدینه النبی ... اما نام شخص بی‌پسوند، یا پیشوند بر هیچ جای جهان نیست که بر، گپ سبزو بوده باشد!

و یا چندین پژوهش و چندین گفتار بر صاحبان خرد پوشیده نمی‌ماند که الف که بر سر بوم آمده، و سا که بگونه سی عربی نوشته شده، چهره‌ای نادرست از نام ایرانی بوموسا فراهم آورده است. و نه تنها نام ایرانی دارای معنی در زبان فارسی است که دو جزیره‌ی کنار آن نیز نام ایرانی دارند، و بر ایرانیان است که از این پس همواره بوم سبز، یا گپ سبزو را بگونه‌ی بوموسا بنویسند.